



رجعت سرخ

(نگاهی به زندگی و سیره، آیت الله شهید مدنی)

حسن اردشیری

پدرش را از دست داد و در آن سنین نوجوانی به ناچار مسئولیت سنگین اداره زندگی نامادری و سه کودک یتیم را برعهده گرفت.

تحصیلات

از همان دوران کودکی، آثار نبوغ و استعداد در ایشان نمایان بود و زودتر از همسالان خود به فراگیری علم، علاقه نشان داد و پیشرفت چشمگیری کرد. هر چند در زمان حیات پدر، خواندن و نوشتن را در حد ابتدایی در مدرسه طالبیه تبریز فراگرفت، اما مرگ

در یکی از روزهای به یادماندنی در سال ۱۲۹۲ ش (۱۳۲۳ ق) در شهرستان آذرشهر، یکی از شهرهای آذربایجان شرقی، در کانون با صفای خانواده‌ای نجیب، فرزندی پا به عرصه وجود گذاشت که بعدها خدمات ارزشمندی از خویش به یادگار گذاشت. پدرش به واسطه عشق و ارادت فراوانش به امیرمؤمنان علی - علیه السلام - یکی از القاب آن حضرت، یعنی اسد الله را برای او انتخاب کرد. سید اسد الله در ۴ سالگی صادر خود و در ۱۶ سالگی

پدر او را از ادامه راه بازداشت و علوم مقدماتی را نزد علماء آذرشهر، از استادانی چون: میرزا محمد حسن منطقی و میرزا محسن میرغفاری آموخت و سپس برای ادامه تحصیلات عازم حوزه علمیه قم شد.

هجرت ایشان به قم در حالی صورت گرفت که اسلام و روحانیت از یک سو با خودکامگی و استبداد رضاخان و از سوی دیگر با ظهور روشنفکران غربزده مواجه بود؛ به نحوی که عرصه تلاش برای تبلیغ اسلام تنگ شده بود.^۱

از همان اوائل ورود به حوزه، رفتار و کردار و تقوا و فضیلت ایشان بسیار مورد نظر علماء و بزرگان واقع شد.

آیت الله مشکینی - مدظلّه - در این باره می‌فرماید: «تقوا و علم ایشان سخت مرا تحت تأثیر قرار داده بود.

مدنی سخت‌کوش و در این شهر پرآوازه در پای درس آیت الله حجت کوه کمری و آیت الله سید محمد تقی خوانساری رحمهما الله حاضر می‌شد و

به اندوخته‌های علمی خود می‌افزود و از هیچ کوششی در راه کسب فیض فروگذار نبود. او مدت چهار سال از دروس فلسفه و عرفان و اخلاق امام خمینی - رحمه الله - نیز بهره‌مند گردید.^۲

شهید مدنی از همان دوران جوانی مبارزات سیاسی خود را برای سرنگونی رژیم حاکم آغاز کرد و به علت مبارزه با فرقه گمراه بهائیت از قم به همدان و سپس به آذرشهر تبعید شد.

پس از اتمام دوره تبعید در سال ۱۳۶۳ ق (چهل سالگی) به زیارت خانه خدا رفت و پس از اتمام مراسم حج، برای ادامه تحصیل، به سوی نجف اشرف رهسپار گردید و از محضر اساتید بلندپایه‌ای همچون آیت الله العظمی حکیم و آیت الله العظمی شیرازی و سپس از محضر امام امت - رحمه الله - بهره‌های فراوان برد.^۳

۱. یادواره شهید محراب آیت الله مدنی،

۲. دیدار با ابرار، ۶۶، ص ۲۲.

۳. سجاده خونین، ص ۶.

بر کرسی اسقادی

شهید مدنی در زمانی کوتاه، توجه اساتید بزرگ حوزه نجف را به خود جلب کرد و در چندین رشته درسی، از جمله: کفایه، رسائل، مکاسب و درایه به دستور مراجع بزرگوار کلاس درس برپا کرد. حضرت آیت الله راستی کاشانی در مقام توصیف مقام علمی ایشان می‌گوید: در آن ایام که ما در خدمتشان بودیم، مراحل اجتهاد را طی کرده و مشغول تدریس دروس مختلف بودند و از درس ایشان محصلین زیادی استفاده می‌کردند؛ به گونه‌ای که درس ایشان از همه درسها پرجمعیت‌تر بود. و شاگردانشان با یک عشق و علاقه خاصی در درس ایشان شرکت می‌جستند. ایشان روزانه ۷ الی ۸ درس برگزار می‌کردند.^۱

خود ایشان می‌گوید: «وقتی در نجف بودم، عده‌ای از من خواستند رساله (توضیح المسائل) بنویسم که مخالفت کردم؛ برای اینکه مرجعی چون

حضرت آیت الله خمینی وجود داشت که باید همه از ایشان تقلید می‌کردیم.»^۲

دوران مبارزه

آیت الله مدنی - رحمه الله - از دورانی که هنوز جوانی بیش نبود، همپای رشد علمی و نائل شدن به درجه اجتهاد، در کنار مردم قرار گرفت و پیش از نهضت سال ۴۲ ه. ش در ایران با فرقه‌های گمراه در ستیز بود و پس از شروع نهضت نیز به همراه امام قدم در مسیر هجرت گذاشت.

۱. ستیز با بهائیت

آقای بروجردی می‌گوید: «ایشان احساس می‌کند که زادگاه اصلی‌اش (آذرشهر) در خطر محاصره اقتصادی فرقه ضاله بهائیت، این مسلک و مرام استعماری - صهیونیستی قرار گرفته، مراکز حساس شهر مانند: کارخانه تولید برق و غیره به دست آنهاست. با بیانات آتشین خود مردم را علیه آنان بسیج

۱. یادواره شهید محراب آیت الله مدنی،

۲. مجله عروة الوثقی، شماره ۸۲.

۲. نهضت سال ۴۲

نهضت انقلاب اسلامی ایران از سال ۱۳۴۲ هـ. ش شروع شد. دشمن که جایگاه رهبری را دانسته بود، بلافاصله ایشان را دستگیر کرد و تحت نظر خود قرار داد. در این زمان، توطئه غیر مذهبی نشان دادن قیام و اعدام امام را در سر داشتند. آیت الله مدنی که از اساتید مبرز و نامی نجف اشرف به شمار می‌رفت، با شنیدن دستگیری امام، کلاس و درس و بحث خود را تعطیل و به سوگ شهدای نهضت ایران نشست و با ترتیب دادن مجالس متعدد، چهره کریه حکومت ایران را در حد توان شناساند و توطئه دشمن را در انحراف اذهان عمومی از اسلامی بودن انقلاب ناکام گذاشت.

وقتی که در سال ۱۳۴۲ حرکت عظیم مردم مسلمان ایران به رهبری حضرت امام خمینی - رحمه الله - در جهت سرنگونی رژیم طاغوت آغاز گردید، آیت الله مدنی نخستین کسی بود که در نجف اشرف با تعطیل کردن کلاسهای خود و تشکیل مجالس سخنرانی، در

می‌کند تا آنجا که مصرف برق را تحریم می‌کند و مردم از چراغهای نفتی استفاده می‌کنند. از این بسالتر، آذرشهر که نزدیک به تبریز واقع شده، در آن زمان مقدار زیادی از نان تبریز را تأمین می‌کرد. به دستور آن بزرگوار، مردم از فروش نان و مایحتاج زندگی به این فرقه گمراه خودداری می‌کنند و آنان مجبور می‌شوند از این شهر مذهبی و اسلامی کوچ کنند و بدین ترتیب، تب مبارزات ضد بهایی بالا گرفته و کم کم به مبارزه‌ای خونین تبدیل می‌شود. تمام این حوادث از طرف شهرنانی وقت پی‌گیری شده و شهید مدنی تنها عامل همه تحریکات ضد بهایی شناخته می‌شود. در نتیجه او را به همدان تبعید می‌کنند، ولی قیام معظم له به ثمر می‌رسد، مردم دست از ادامه مبارزه برنداشته و بالاخره این شهر مذهبی را از لوٹ این فرقه استعماری - صهیونیستی نجات می‌دهند.^۱

۱. شهید اخلاق و فضیلت، به اهتمام صادق

جهت افشای چهره پلید رژیم مزدور پهلوی گام برداشت. وی در این زمان، در نجف سردمدار جریان دفاع و پشتیبانی نهضت امام به شمار می‌آمد و وقایع ایران را برای طلاب بیان می‌کرد. از آن شهید بزرگوار چنین نقل است: «من علماء را در مسجد هندی جمع کردم. صحبت کردم که به داد اسلام برسید. از آقایان علماء تقاضا کردم. من در آنجا گریه کردم و علماء هم گریه کردند. همچنین گفتم: شنیدم امام را گرفته‌اند. سپس با یک عده طلاب برای دیدن مرحوم آیت الله حکیم - رضوان الله علیه - رفتم. ایشان در نجف نبودند، رفتم کربلا خدمت ایشان. دستشان را بوسیدم و گفتم: آقا! امروز آقای خمینی، مظهر اسلام است. گفتند: باشد، هرچه بگویی می‌کنم. گفتم: اقدام کنید! ایشان بلافاصله به شاه تلگراف زدند.»^۱

۳. مبارزه با حزب رستاخیز

در سال ۱۳۵۱ هـ. ش به امر مبارک حضرت امام خمینی - رحمه الله - آیت

۱. مصاحبه با آقای بهاء الدینی، داماد شهید

الله مدنی مأمور سرپرستی حوزه علمیه خرم آباد و سکونت در این شهرستان می‌گردد و در آن سامان حوزه پرتحرک و فعالی را تشکیل می‌دهد و خود نیز به تدریس سطوح عالی و درس خارج مشغول می‌شود.

بسا طرح تأسیس حزب فرمایشی رستاخیز، این روحانی عالی قدر، موضعی صریح و بسیار سرسختانه می‌گیرد و در جلسات عمومی و خصوصی علناً اظهار می‌کند که هر کس در این حزب ننگین ثبت نام کند، مانند آن است که در لشکر عمر سعد نام نویسی کرده و هر کس مردم را برای ثبت نام تحریک و تشویق کند و یا در این راه تلاش و کوشش کند، مانند یکی از فرماندهان لشکر یزید است.

به دنبال این موضع‌گیری قاطعانه به دستور ساواک از خرم آباد لرستان به ممسنی شیراز تبعید می‌گردد و مدت ۲۲ ماه در تبعید به سر می‌برد و در این مدت، شمع محفل دوستان انقلابی در استان فارس و بنادر جنوب می‌شود که

جوانان انقلابی و علماء و فضلاء به عنوان ملاقات نزد ایشان می‌رفتند و در این پوشش، جوانان آن سامان را تشکل داد. رژیم که احساس خطر کرده بود، محل تبعید وی را تغییر داد و او را به گنبد کاووس منتقل کرد. در آنجا هم پس از ۱۱ ماه واقعه گذشته تکرار شد؛ رژیم که باز احساس خطر کرده بود، ایشان را به یکی از بنادر دور افتاده جنوب (بندر کنگان) که هوای گرمی داشت تبعید کرد، ولی این تبعید ۱۸ روز بیشتر به طول نکشید؛ چرا که در آنجا نیز جوانان و مردم خون گرم جنوب به گرد این فرزانه سیاستمدار جمع شدند و این بار نیز رژیم وی را برای چهارمین بار به مهاباد کردستان تبعید کرد و در مدت سه سال اقامت اجباری، مردم از شیعه و سنی با ایشان تماس داشتند. و بدین طریق، مردم را در راستای مبارزه تربیت می‌کرد و پرورش می‌داد. شهید مدنی پیوسته می‌فرمود: «تبعید که سهل است، اگر سر

مرا ببرید، حاضر به رأی دادن به این رژیم منفور نخواهم شد.»^۱

۴. پایان دوران تبعید

بعد از هجرت امام از نجف به پاریس در سال ۱۳۵۷ هـ. ش، تبعید ایشان نیز پایان یافت، آیت الله مدنی از کردستان راهی همدان شد و مورد استقبال باشکوه و بی‌نظیر مردم مبارز آن خطه قرار گرفت. مرد و زن و پسر و جوان آمده بودند تا با مبارز نستوهی که غبار سالیان دراز تبعید را بر پیشانی داشت، تجدید بیعت کنند. وی پس از ورود با تلاش خود از حرکت یگان تانک تیپ همدان، که قرار بود برای سرکوبی مردم تهران حرکت کند، جلوگیری کرد.

۵. سالهای بعد از انقلاب

همزمان با فجر انقلاب، آیت الله مدنی نیز به همراه آیت الله بهشتی و مبارزان دیگر در صف مقدم مبارزه با ایادی استکبار و عموم سرسپردگان آنها قرار گرفت.

۱. سجاده خونین، ص ۱۸ و ۱۹؛ شهید اخلاق و فضیلت، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

پس از آن نیز همزمان با تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی، به عنوان یک مجتهد جامع الشرائط از سوی مردم همدان وارد مجلس شد. و زمانی که جریان شهادت آیت الله قاضی طباطبایی، اولین امام جمعه تبریز توسط گروه فرقان پیش آمد، ایشان توسط امام - رحمه الله - به عنوان امام جمعه تبریز و نماینده امام در آذربایجان رهسپار تبریز شد.

الف. غائله خلق مسلمان

در آن روزهای حساس که مزدوران مسلح، قسمتی از غرب کشور را با خطر مواجه کرده بودند، حزب خلق مسلمان، تبریز و شهرهای اطراف آن را ناامن ساخته و بسیاری از مراکز انتظامی و امنیتی را در اختیار خود درآورده بود.

سخت ترین روزهای زندگی آیت الله شهید مدنی در آشوب تبریز بوده است که شجاعانه و دلیرانه با تلاش و کوشش خود نقشه های تفرقه آفرین ضد انقلاب را در هم کوبید و در این مسیر، دردها و رنجهای بی شماری را

به جان خرید؛ روزی عناصر خلق مسلمان به نام هیئت قمه زنی به خانه اش می ریزند و روزی محراب عبادتش را به آتش می کشند و روز دیگر، قصد جان او را می کنند و در یکی از خیابانهای تبریز آب دهان به صورتش می اندازند، اما او در هر حادثه ناگوار، استوار و ثابت قدم می ایستد و با الهام از کلام خدا: ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ﴾ می گوید: «من تا زنده ام، نماینده امام هستم و نماز جمعه می خوانم.»

خلاصه اینکه، این سید والامقام در مقابل تمام سختیها و دشواریها مردانه ایستاد و با تمام قدرت و توکل و استقامت، نقشه های دشمنان را نقش بر آب کرد.^۲

ب. در کنار رزمندگان ایشان وقتی دفاع مقدس شروع شد، در حد توان به واسطه شوق وافر که داشت، در مناطق جنگی حضور می-

۱. هود / ۱۱۲.

۲. عروة الوثقی، ش ۸۲، به نقل از سجاده خونین، ص ۲۶؛ ر.ک: شهید اخلاق و فضیلت، صص ۱۹۰ - ۱۹۱.

یافت؛ زیرا عشق به شهادت در آن وجود مقدس جولان داشت و احساس می‌کرد که از قافله شهادت عقب افتاده است. در نتیجه، تا روز شهادت، در دفعات مختلفی همراه رزمندگان اسلام به سوی بزمگاه عاشقان شتافت.^۱

ج. در سنگر نماز جمعه

شهید مدنی از شب جمعه با دعای کمیل و نماز شب و راز و نیاز با معبود، خود را برای فردا مهیا می‌ساخت و غسل جمعه، این مستحب مؤکد، را فراموش نمی‌کرد و با فکری آرام به تهیه و تنظیم خطبه‌ها می‌نشست. نماز جمعه ایشان همیشه با شور و حال همراه بود؛ گریه بود و ناله و دعوت به تقوا و انسانیت و همواره در متعالی کردن اندیشه‌ها و سوق دادن آنها به سوی ایزد یکتا سعی داشت. در خطبه‌های نماز چنان با حرارت سخن می‌گفت که گویا جدش علی بن ابی طالب - علیه السلام - سخن می‌گوید. همه حرکت‌هایش خدایی بود، حتی

جلوه‌های رفتاری و تبلیغی

۱. احتیاط در بیت المال

هرچند اموال زیادی در اختیار شهید مدنی بود، اما ساده‌زیستی در سراسر زندگی او مشهود بود؛ چنان که گفته‌اند: پس از شهادت ایشان مبلغ ۹۳۶۰ تومان اموال شخصی او در تبریز باقی ماند و بقیه حدود ۱۴ میلیون تومان از وجوه شرعی بود که در اختیار نماینده امام، حضرت آیت الله مشکینی - مد ظله العالی - قرار گرفت.

شدت احتیاط ایشان به حدی بود که دوست و آشنا و غریبه، برایش تفاوتی نداشت. یکی از دامادهای ایشان که از نزدیک شاهد احتیاط او در مصرف بیت المال بود، می‌گوید: «برای خریدن منزل به شدت گرفتار قرض بودم. یک روز موضوع را با ایشان در میان گذاشتم

۱. شهید اخلاق و فضیلت، صص ۳۵۶ - ۳۵۷. ۲. سجاده خونین، ص ۲۸.

و گفتم: اگر شما می‌توانید، مبلغی را به صورت قرض در اختیار من بگذارید تا بتوانم مقداری از بدهی‌هایم را پردازم. در جواب فرمودند: همین قدر بگویم: من عثمان نیستم.^۱

منظور ایشان این بود که از مال شخصی چیزی ندارم و هرچه هست، از بیت المال است و من نمی‌توانم مانند عثمان آنها را بذل و بخشش کنم.

۲. اهمیت دادن به جوانان

آیت الله مدنی به جوانان عشق می‌ورزید و توجه خاصی به این قشر پر جنب و جوش جامعه داشت. وقت معینی از روز را به جوانان اختصاص می‌داد و ساعتها سوالات گوناگون آنها را پاسخ می‌گفت. در پاسخ به سؤال یکی از نزدیکانش که پرسیده بود: حاج آقا! چرا این قدر وقت خود را به این بچه‌ها اختصاص می‌دهید، در حالی که از وضعیت جسمانی خوبی برخوردار نیستید؟ گفته بود: «اگر من آغوشم را برای بچه‌ها و جوانان باز نکنم،

آغوشهای باز شده نگران کننده‌ای هست که اینها را در می‌یابد.»^۲

یکی از برادران همدانی که در زمان طاغوت فعالیتهای مبارزاتی چشمگیری داشت و رعب و وحشتی در دل دژخیمان رژیم منفور پهلوی در همدان و حتی قم ایجاد کرده بود، می‌گفت: «من، بیچاره اخلاق پیامبرگونه ایشان شدم، از روزی که برای پرسیدن یک مسئله سیاسی خدمتشان رسیده بودم که با یک دنیا ملاحظت و مهربانی مرا پذیرفت و پهلوی خود نشاند و آرام دست خود را روی شانهم گذاشت و آهسته به پشت شانه من زد و جوابم را با کلمه «بالام» (کلمه ترکی به معنی فرزندم) شروع کرد.»^۳

«به خاطر دارم که قبل از تبعید آیت الله مدنی از خرم آباد، سال ۵۳ - ۵۴ یک شب بعد از نماز مغرب و عشاء در مسجد اعلام کردند که چون تعطیلات تابستانی فرا رسیده و جوانان عزیز فراغت بیشتری دارند، اگر بخواهند

۱. یادواره شهید محراب، آیت الله مدنی، ص

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۸/۶/۷۱.

۳. یادواره شهید محراب، ص ۲۵۷.

منزل ما بیایند و سؤالاتی داشته باشند، هر روز عصرها از ساعت ۴ بعد از ظهر تا غروب، درب منزل به روی همگان باز است. و سفارش می‌کردند به دوستان و آشنایان خود نیز خبر دهید؛ لذا هر روز عصر جوانان پرشور و با ایمان خرم آباد، به منزل ایشان می‌رفتند و او نیز با آغوش باز آنها را می‌پذیرفت.

یک روز جوانی که آن روزها خود را به شکل «هیپها» درآورده بود، به حضور آقا رسید. قیافه‌اش به حدی زشت بود که ما جوانان حاضر نبودیم با او هم صحبت شویم، ولی این شهید بزرگوار آن چنان با گرمی و بدون اینکه قیافه ظاهری او را به رخس بکشد، با او مشغول صحبت شد که آن جوان کاملاً فریفته و مجذوب او شد و روزهای بعد نیز مرتباً شرکت می‌کرد و قیافه خود را تغییر داد و حتی در خانواده‌اش نیز اثر گذاشت و خواهرش را که بی‌حجاب بود و با وضع زننده‌ای

بیرون می‌آمد، نصیحت کرد و او نیز با حجاب شد.^۱

شهید بزرگوار زین الدین نیز در خرم آباد با شهید مدنی آشنا شد و برخورد ایشان چنان تأثیری در وجود این جوان برجای گذاشت که بعدها توانست فعالیت‌های فراوانی در راستای اداره جنگ تحمیلی انجام دهد و از فرماندهان زنده و ارزشمند جنگ شود.

۳. مناجات‌های نیمه شب

شهید مدنی هر شب، نماز شب را اقامه می‌کرد. آقای بهاء الدینی (داماد ایشان) در خاطراتش می‌گوید: «ما حالت نوراتی و باصفای ایشان را در مناجات‌های نیمه شبشان نظاره‌گر بودیم. در نیمه شب یک روز تابستانی در محلی نزدیک همدان، من دیدم از میان درختهای باغ صدای ناله می‌آید. از رختخواب که بلند شدم، دیدم آقا (آیت الله مدنی) نیست و رفته در میان درختان گریه می‌کند و می‌گوید: خدایا! من آمدم. اگر توبه من جواب ندهی و

۱. خاطراتی از حجت الاسلام بروجردی،

داماد شهید مدنی - رحمه الله - .

رهایم سازی، کیست که مرا دریابد!
اینها را می‌گفت و اشک می‌ریخت.»^۱

۴. عشق به ائمه اطهار علیهم السلام
خود ایشان در ارادتشان به اهل بیت -
علیهم السلام - می‌گویند: «وقتی به
مشهد آمدم، حاجتی داشتم و آن را به
امام رضا - علیه السلام - عرض کردم؛
اما تا ۱۲ روز اثری ندیدم. روز
دوازدهم به امام عرض کردم: ای امام!
من از افرادی نیستم که زود دست
بردارم، تا وقتی حاجتم را برآورده
نکنی، از درِ خانه‌ات نمی‌روم. فردای
آن روز در مسجد نماز می‌خواندم. پس
از نماز مردی که با امام - علیه السلام -
ارتباط قلبی داشت، دستش را روی
شانه من گذاشت و فرمود: سید
حاجت برآورده شد! و همین طور نیز
شد و به آنچه می‌خواستم رسیدم.»^۲

در نجف اشرف هم که بود، سالی چند
بار با پای پیاده به کربلا می‌رفت. ایشان

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ویژه‌نامه شهید

مدنی، ۶۱/۰۶/۱۸.

۲. یادواره شهید محراب آیت الله مدنی، ص ۵۱.

در این سفرها، قافله‌سالار بود و در بین
راه با ابراز احساسات پاک به ائمه اطهار
- علیهم السلام - دوستانش را منقلب
می‌ساخت. در ایام محرم نیز پیشاپیش
دسته‌های سینه‌زنی به راه می‌افتاد و به
سر و سینه خویش می‌زد. به محض
شنیدن نام امام حسین - علیه السلام -
چهره مبارکش مملو از اشک می‌شد و
در ایام شهادت ائمه معصومین - علیهم
السلام - در منزلش مجالس تعزیه
ترتیب می‌داد.

آری، این بزرگان دریافته بودند که
عشق به ائمه - علیهم السلام - یعنی
عشق به خدا و عشق به خدا، یعنی
رستگاری و دوری از این خاندان،
دوری از انسانیت و طریق انحطاط
است.^۳

۵. نماز

آیت الله شهید مدنی با تأسی به
معصومین - علیهم السلام - مقید به
نماز اول وقت بود و هیچ کاری را در
موقع نماز بر آن ترجیح نمی‌داد و

۳. سجاده خونین، صص ۱۱ - ۱۲.

دیگران را نیز به نماز اول وقت تشویق می‌کرد و به هنگام گزاردن نماز، سراپا مجذوب الهی می‌شد و عاشقانه به زمزمه با محبوب می‌پرداخت. آیت الله راستی کاشانی در خصوص عبادت‌های شهید می‌گوید: «ایشان در عبادت‌هایشان یک حالت خاصی داشتند. کسانی که حالت عبادی ایشان را می‌دیدند، لذت می‌بردند.

در خصوص تشویق به نماز اول وقت آمده است که به شهید مدنی اطلاع دادند طلبه‌ای صبحها دیر از خواب برمی‌خیزد. او چهل روز، صبحها به دیدار او می‌رود، او را از خواب بیدار می‌کند، با او نماز می‌خواند، قرآن می‌خواند، و صبحانه میل می‌فرماید، تا عادت ناپسند را از او بگیرد و موفق هم می‌شود»^۱

بدین طریق، هم خود مزین به این اخلاق بود و هم با رفتار عملی و تبلیغی دیگران را نیز در راستای درک

و رسیدن به ثواب نماز اول وقت یاری می‌داد.

۶. تواضع

او در سلام کردن بر دیگران پیشی می‌گرفت و حتی اگر با بچه‌ها رو به رو می‌شد، به آنها نیز سلام می‌کرد و این رفتار به حدی بود که باعث تعجب دوستانش می‌شد. آیت الله بنی فضل در این باره می‌گوید: «در احترام و تواضع به دیگران، حتی به کوچک‌تر از خودش از لحاظ علمی و موقعیت اجتماعی، به گونه‌ای برخورد می‌کرد که من فکر می‌کردم خداوند متعال در او نفس اماره نگذاشته است»^۲

۷. شجاعت

یکی دیگر از صفات بارز آیت الله شهید مدنی، شجاعت بود که از سرچشمه ایمانش نشئت می‌گرفت. او همواره در راه برآورده شدن حقوق مردم در تلاش بود و از در افتادن با حکومت ستم شاهی از هیچ چیز

۱. یاد ایام، به نقل از داستان‌هایی از زندگی

علما، محمد تقی صرغی.

۲. سجاده خونین، ص ۱۴.

وحشت نداشت. حضرت آیت الله بنی فضل در این باره می‌گوید:

«من از نزدیک با آیت الله مدنی معاشرت داشتم. ایشان را انسانی غیور و جسور می‌دیدم؛ غیرت دینی و انقلابی داشت. در گنبد کاووس تبعید بود. رئیس ساواک گنبد به صورت یک فرد ناشناس به ایشان تلفن می‌زند و در مسئله تقلید از او سؤال می‌کند که به نظر شما امروز از چه کسی باید تقلید کرد؟

وی با صراحت و بی‌پروا می‌گوید: با وجود آیت الله خمینی - رحمه الله - معلوم است که باید از ایشان تقلید کرد. رئیس ساواک که یکه خورده بود، بعداً به ایشان پیغام فرستاد که آقای مدنی کمی ملاحظه کنید! ایشان در پاسخ می‌گوید: من آنچه عقیده‌ام هست، می‌گویم و از کسی هم باکی ندارم.»^۱

۸. ساده زیستی و قناعت

شهید مدنی صرفه‌جویی را در همه ابعاد زندگی خود جاری می‌ساخت و

در این جهت به مردم پیرامون خود توجه خاصی داشت. در اوائل جنگ، وقتی دید مردم با کمبود نفت مواجه شده‌اند، از نفت استفاده نکرد و در سرمای سوزان تبریز، با پوشیدن پوستین زندگی‌اش را گذراند. زمانی که همه نمی‌توانستند گوشت بخورند، او گوشت نمی‌خورد و حتی در جزئی‌ترین امور چنان دقت می‌کرد که تعجب اطرافیانش را بر می‌انگیخت. وقتی به مجلس عروسی دعوت می‌شد، اگر پذیرایی بیشتر از یک رقم میوه بود و یا مهریه قدری گران و بالا بود، ایشان آنجا را ترک می‌کرد و بیرون می‌رفت.

یکی از نزدیکانش می‌گوید: «نکته اخلاقی و آموزنده‌ای که از ایشان به خاطر دارم و شاید برای اهلس مفید باشد، مسئله شرط ایشان در هنگام عقد ازدواج دخترشان بود. بر خلاف معمول که همه شرط و شروط در هنگام عقد، روی مسائل مادی دور می‌زند، مثل اینکه حقوق و درآمدش چطور باشد و یا خانه و زندگی‌اش کجا و چگونه

۱. دیدار با ابرار، جواد محدثی، ص ۳۹.

باشد، ولسی ایشان مقید بودند که دامادهایشان طلبه درس خوان و متقی باشند و تنها شرطی که با این جانب کردند، این بود که یک دوره رساله توضیح المسائل را به خانوادهام درس بدهم.^۱

۹. خدمت به محرومین

ارتباط نزدیک نیازمندان با آیت الله مدنی به حدی بود که منزلش قبله آمل محرومان شده بود. آقای بهاء الدینی (داماد ایشان) می گوید: «یادم هست یک موقع پیرمردی رسید و ما به جهتی او را توی خانه راه ندادیم تا اینکه از فرصت استفاده کرد و دوید خودش را به آقا رساند و نیازش را به ایشان گفت. ایشان بر سر ما فریاد زد که آقا من جواب خدا را چه بدهم؟ این مرد کار داشت و شما راهش نمی دادید؟ آیت الله مدنی در همدان مؤسسه ای برای کمک به محرومان داشتند. هر کس هر چه می توانست از وسائلی که

۱. خاطراتی از حجت الاسلام بروجردی (داماد شهید محراب).

مورد احتیاج خانواده های مستمند بود، می آورد و شبها آن وسائل را با همکاری افرادی می بردند و تحویل خانواده های بی سرپرست می دادند و از آنها دلجویی می کردند.^۲

۱۰. سفرهای تبلیغی

آیت الله مدنی - رحمه الله - در دوران اقامت در نجف اشرف، در ایام تعطیل حوزه در تابستانها، به طور مرتب به ایران سفر می کرد و در شهرهای مختلف به تبلیغ و روشننگری سرگرم می شد. مبارزه با مفسد اجتماعی و مظاهر طاغوت، یکی از کارهای اصلی آن شهید بود که به هر دیار که سفر می کرد یا تبعید می شد، مبارزه، سرلوحه فعالیتها و حرکتها و برنامه های وی بود و این درحالی بود که ایشان از اساتید مبرز و مطرح در نجف اشرف به شمار می رفت.

ایشان، حرکت تبلیغی خود را از همدان و از روستای «دره مدادبیک» - به عنوان تبلیغ و پیاده کردن برنامه های

۲. سجاده خونین، ص ۱۵.

اصلاحی - آغاز کرد؛ چنان که خود فرموده است:

«من دیدم باید همدان را حرکت بدهم. از یک ده کار را شروع کردم تا مردم ببینند، بعد گرایش پیدا کنند.» وی دستور داد کسی حق ندارد بدون حجاب اسلامی وارد بشود. همچنین فروختن و خوردن مشروبات را ممنوع کرد. و درهٔ مراد بیک، یک ده نمونه شد.

این عمل ایشان باعث علاقهٔ مردم متدین همدان به او شد و پس از اینکه وی را شناختند، گرد او جمع شدند و از وی دعوت به عمل آوردند تا به همدان بیاید و ایشان با انتقال به همدان، فعالیت‌های خود را گسترش داد.^۱

۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک (شهید آیت الله اسد الله مدنی)، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ش ۲۰، شهرپور ۱۳۷۷، ج اول، ص ۱۴.

۱۱. استفاده از زبان عربی و لهجه بومی در تبلیغ

یکی از اسرار موفقیت در تبلیغ، سخن گفتن با مردم منطقه به زبان خودشان است. آیت الله شهید مدنی نیز در بعضی از این مناطق تبلیغی، به خصوص عربی زبان و ترک زبان سعی می‌کرد با زبان و لهجه خود مردم با آنها سخن بگوید.

مقام معظم رهبری در یکی از خاطراتشان از این امتیاز شهید خبر می‌دهند و می‌فرمایند:

«در ایامی که سوسنگرد در یکی از دفعاتی که آزاد شده بود، بعد البته مجدداً اشغال شد، بنده اهواز بودم. می‌خواستم به سوسنگرد بروم. لباس نظامی تنم بود و در این بین دیدیم که آقای مدنی از تهران به دنبال ما به اهواز آمده بودند. گفتند: کجا می‌روید؟ گفتیم: می‌رویم سوسنگرد. گفتند: من هم می‌آیم. ایشان را هم با خودمان برداشتیم و رفتیم. آنجا ظهر نماز خواندیم و من قدری با مردم صحبت کردم. خب من طبعاً فارسی حرف می‌-

زدم و نمی‌توانستم نطق عربی از حفظ کنم، به خصوص آن هم با لهجه بومی مردمی. ایشان گفتند که من با مردم حرف می‌زنم و منتظر نشد؛ چون بعد از اینکه من صحبت کردم، جمعیت مسجد تقریباً متفرق شد.

ایشان رفت توی مردم، یک وقت دیدیم جماعت عظیمی از زن و مرد را دور خودش جمع کرده و با لهجه حرف می‌زند. یک سخنرانی حسابی گرم آنجا کرد که مردم را به هیجان آورد.

یک خاطره‌ای که من مکرر نقل می‌کنم در همان جماعت آنجا بود که مردم یک زنی را نشان دادند و گفتند: این، هفت تا، پنج تا از مهاجمین عراقی را با چوب کشته است. یعنی حرف آقای مدنی و آن شور و هیجانی که ایجاد کرده بود، همه را به شور و هیجان آورد و این چنین می‌توانست با آن قشر مردم ارتباط برقرار کند.^۱

ایشان اکثر خطبه‌های جمعه را نیز در زمان امامت جمعه تبریز، به صورت

ترکی ایراد می‌کرد و این اقدام، در تقویت ارتباط ایشان با مردم بسیار مهم بود.

۱۲. تبلیغ و معرفی حضرت امام
رحمه الله

حضرت امام - رحمه الله - پس از مدتی که در ترکیه تبعید بودند، به عراق آمدند. در آن زمان، شهید مدنی در مسجد وسطی نماز می‌خواند و امام - رحمه الله - در مدرسه آقای بروجردی. یک شب شهید محراب متوجه شدند که بعضی از طلاب مدرسه بروجردی (به خاطر عدم شناخت از مقام امام) برای اقامه نماز جماعت به مسجد وسطی آمده‌اند. ایشان از شب بعد خودشان شخصاً در نماز جماعت حضرت امام حاضر شدند و تا آخر، این کار را ادامه دادند و بدین وسیله مهر تأییدی بر تقوا و اخلاص و زهد و اعلمیت حضرت امام - رحمه الله - زدند.^۲

۲. خاطره حجت الاسلام بنکدار، به نقل از

سجاده خونین، ص ۵۰.

۱. اخلاق کارگزاران، ص ۱۸ و ۱۹.